

چکیده: این نوشتار، جستجویی است در منابع ادبی و تاریخی و تفسیری و عرفانی متقدم در باب منشأ و ماهیت و روایات داستان «انگشتی یا خاتم سلیمان نبی». در متون متقدم ادب فارسی و نیز در بعضی متون تاریخی و تفسیری و عرفانی کهن (اعم از فارسی و عربی)، به «خاتم» سلیمان نبی اشاره بسیار و روایات و حکایاتی نیز در پیوست و شرح واقعه «خاتم و سلیمان و دیو» نقل شده است. در این منابع، در باب «منشأ روشن و نخستین» اصل ماجرای «خاتم سلیمان» و چگونگی راه یافتن «روایت و حکایت‌های آن» به متون ادبی و تفسیری و اشاراتی مستقیم و اظهاراتی صریح بیان نشده است. در قرآن کریم و کتاب مقدس نیز که اصیل‌ترین و مقدس‌ترین منابع دینی و تفسیری اند، نامی از خاتم سلیمان به میان نیامده است و دقیقاً هم معلوم نیست اساس روایات و حکایاتی که درباره نگین سلیمان و جزئیات آن نگین در منابع کهن تاریخی و تفسیری و ادبی بیان می‌شود، از چه مأخذ یا مأخذی نقل شده است. این مقاله، تلاشی است در پی بردن به پاسخ همین پرسش.

کلیدواژه‌ها: سلیمان نبی، دیو، خاتم/نگین سلیمان.

The Demon with the Signet: A Quest for the Seal of Solomon in History and Literature
Farhad Taheri

Abstract: This study is an exploration of early literary, historical, exegetical, and mystical sources concerning the origins, nature, and narratives of the story of the “ring or seal of Solomon.” In early Persian literary texts as well as in certain classical historical, exegetical, and mystical works—both in Persian and Arabic—there are numerous references to the *khātam* (seal) of Solomon the Prophet, along with various reports and tales describing the episode of “the seal, Solomon, and the demon.” However, these sources contain no explicit statements or direct indications about the “clear and original origin” of the story of Solomon’s seal or about how its narratives and tales found their way into literary, exegetical, and historical texts. Neither the Quran nor the Bible—the most authoritative and sacred scriptural and exegetical sources—mentions Solomon’s seal, and it remains unclear exactly which sources underpin the accounts concerning Solomon’s ring and its details as presented in classical historical, exegetical, and literary works. This article represents an effort to uncover answers to this very question.

Keywords: Solomon the Prophet, demon, Solomon’s seal/ring.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پیش سخن

نخستین بار، استاد عزیزم، مجدالدین کیوانی را در یکی از نشست‌های اهدای جایزه فرهنگی و ادبی بنیاد موقوفات افشار دیدم. فکر می‌کنم در مراسم اهدای جایزه به هانس دوبرین، دانشمند هلندی و استاد زبان فارسی دانشگاه لیدن بود. پیش از آن، دورادور فقط با آثار ایشان آشنا بودم. باز اگر خطا نکرده باشم نخستین نوشته‌ای هم که از او خواندم، و نظرم را گرفت، مدخل «آسیای هفت سنگ» در جلد اول فرهنگ آثار ایرانی - اسلامی بود. یک سال بعد از آن دیدار نخستین، توفیق همکاری با استاد کیوانی در بخش ویرایش دایرةالمعارف بزرگ اسلامی رفیقم شد. میز ما نزدیک هم بود و همین نزدیکی، مرا نیز در ارادت ورزی به او روزبه‌روز نزدیک‌تر می‌کرد. استاد کیوانی یک روز در هفته تشریف می‌آوردند و من هم همواره لحظه‌شمار رسیدن آن یک روز بودم. شرح ارادت بی‌حدم را به استاد، و نیز توصیف شرافت‌های برون از تصور در منش و شخصیتش، و همچنین گزارش مشروح و مختصر گفت‌وگوهای این سال‌های گذشته را با او (در ضیافت‌های شام زود هنگام و صبحانه منزلش) در یادداشت‌های روزانه‌ام به قلم آورده‌ام که امیدوارم روزی منتشر شود.

۹۱

آینه پژوهش | ۲۱۲
سال ۳۶ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۴

در مجالی اندک هم که در بزرگداشت استاد کیوانی در مؤسسه خانه کتاب (سه‌شنبه ۲۴ آذر ۱۳۹۸) یافتیم و در یادداشتی کوتاه نیز که با عنوان «مجد دیار کیانی» نوشتم کوشیدم تا به سهم خود، هرچند خُرد، وظیفه حق‌سپاسی‌ام را از آن همه محبت‌های بی‌کرانه استاد در حق خود و دیگران ادا کنم. می‌دانم که یک از هزاران لطف و التفاتش را نگزارده‌ام. گناه بخت من است این گناه دریا نیست!

«دیو صاحب‌نگین» جست‌وجویی است در موضوعی ادبی و تاریخی و تفسیری که آن را به استاد مجدالدین کیوانی تقدیم کرده‌ام. البته پیشینه این تحقیق به سی سال پیش و به سال دوم دانشجویی‌ام در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران بازمی‌گردد. در درس متون تفسیری، نوشته‌ای با عنوان «خاتم سلیمان» به استاد آن درس دادم. همان وقت، استاد تشویق کرد که آن را تکمیل و منتشر کنم. اکنون که یاد آن روزها می‌افتم حسی خوش به من دست می‌دهد که در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران چگونه به سراغ منابع تاریخی و ادبی و تفسیری دست اول می‌رفتم و فیش برداری می‌کردم. «دیو صاحب‌نگین» درواقع روایت ویرایش و تکمیل شده آن تکلیف دانشجویی است. اما امروز که آن را با ارادت و افتخار به استاد دکتر کیوانی تقدیم کرده‌ام فقط جنبه تحقیقی و ادبی آن مد نظرم نبوده و مفهومی کنایی و رمزی نیز از آن به

ذهنم متبادر شده است. اساس معنایی ماجرای «نگین و سلیمان» در «تزییر و حیل» نهفته است. دیوی نااهل و ناشایست، چندی بر «نگین» دست یافت و به فریب، خود را «سلیمان» نمایاند و از اعتبار و احترام برخوردار شد و در نهایت هم طشت رسوایی اش از بام افتاد. در عرصه فرهنگ و دانش و دانشگاه این روزگار نیز، از این دیوان کم نداریم که به نادرست صاحب «نگین» اعتبار و شهرت و محبوبیت شده اند. اما، تردیدی نیست که سرانجام، روزی نگین از دست خواهند داد و توجهات اصیل و راستین به «سلیمانان» حقیقی ملک فضایل و خردمندی و اخلاق و شرافت معطوف خواهد شد. از این جنبه دکتر مجدالدین کیوانی از انگشت شمار سلیمانان زمانه ماست.

* * *

در متون ادب فارسی، و نیز در بعضی از متون کهن تاریخی و تفسیری و عرفانی (اعم از فارسی و عربی)، به «خاتم» سلیمان نبی اشاره بسیار و روایات و حکایاتی نیز در پیوست و شرح واقعه «خاتم و سلیمان و دیو» نقل شده است. در این متون متقدم ادب فارسی و منابع تاریخی، در باب «منشأ روشن و نخستین» اصل ماجرای «خاتم سلیمان» و چگونگی راه یافتن «روایت و حکایت های آن» به متون ادبی و تفسیری و تاریخی، البته قول و تذکری هم بیان نشده است. از طرفی، در قرآن کریم و کتاب مقدس نیز، که اصیل ترین و مقدس ترین منابع دینی و تفسیری اند، نامی از خاتم سلیمان به میان نیامده است و دقیقاً هم معلوم نیست اساس روایات و حکایاتی که درباره نگین سلیمان و جزئیات آن نگین در منابع کهن تاریخی و تفسیری و ادبی آمده از چه مأخذ یا مأخذی نقل شده است. در عین حال، در متون تاریخی و تفسیری و ادبی، ویژگی ها و ماجراهای «نگین سلیمان» تقریباً شبیه یکدیگر است و درباره اوصاف و نام های دیگر آن نگین، چون «خاتم سلیمان» و «انگشتی سلیمان» و «مهر سلیمان» اقوال، همگی بر یک نظر و بر آنند که این نگین، معجز سلیمان نبی بوده و بدان بر آدمیان و دیوان و پریان و مرغان حکم می رانده است و در واقعه ای، نگین سلیمان چند وقتی به دست دیو روزگاراناش افتاد و پس از مدتی به مشیت الهی دوباره اراده نگین به سلیمان بازگشت. دکتر محمد خزائلی منشأ حکایت گم شدن انگشتی سلیمان و قضایای پس از این واقعه را اقتباس از داستانی در تلمود بابلی دانسته و به نقل از آن نوشته است:

... روزی سلیمان از آسمودائی (دیوی که به وسیله بنیاهو مسخر سلیمان شد و نزد قصاصان اسلامی به نام «سخر» [صخر] معروف است) پرسید که منشأ قدرت تو چیست؟ آسمودائی گفت زنجیر را از من باز کن و انگشتت را به من بده تا منشأ

قدرت خود را به تو نشان دهم. چون سلیمان چنین کرد دیو یک بال خود را به زمین گذاشت و بال دیگر خود را به آسمان برد و سلیمان را به فاصله ۴۰۰ فرسنگ پرتاب کرد. در آنجا بود که سلیمان گفت انسان از زحمت خود در زیر آفتاب چه نفعی می برد. سلیمان سرگردان شد و همه جا می گفت من پادشاه اورشلیم بوده ام تا پیش یکی از افراد ستمدین رسید. وی که این وضع را دید مشکوک شد و به بنیاهو پیغام داد که آیا سلیمان را ملاقات کرده است؟ وی جواب داد که مدتی است سلیمان او را به حضور نخواست. به این ترتیب دانستند که آن گدا سلیمان است و انگشتی او را با اسم اعظم به وی باز دادند و وی به سلطنت رسید ...^۱

حال باید دید که این ماجرا در متون ایرانی و اسلامی چگونه روایت و نقل شده است. به نظر می رسد جست و جوی نگین سلیمان و ماجرای گم شدن آن در روایات متون تفسیری و تاریخی و ادبی و عرفانی، جنبه هایی روشن تر از واقعه را باز خواهد نمود.

جست و جوی «نگین» در تفسیر و تاریخ

در متون تفسیری و تاریخی متقدم، و نیز در آثاری که در حوزه قرآن پژوهی نوشته شده، از «روایت و حکایت نگین سلیمان» و جزئیات ظاهری این نگین سخن رفته است. کهن ترین متن تاریخی روایتگر «دیو و نگین سلیمان»، تاریخ یعقوبی از قرن سوم هجری است:

... سلیمان شیفته زنان بود. به طوری که گفته اند هفت صد زن گرفت که یکی از آنها دختر فرعون پادشاه مصر بود ... زنی از زنان سلیمان، تمثالی به صورت پدر خود ساخت و زنان دیگر هم که دیدند، کار او را کردند. پس خدا سلیمان را بازخواست کرد و به او گفت در خانه تو بت ها پرسته می شود و تو را به خشم نمی آورد. اکنون پادشاهی تو را بگیرم و عزت از دست تو بیرون کنم ... سلیمان روزی روی تخت زرین گوهرنشان خود نشسته بود که انگشتی از دستش افتاد و دیوی از دیوها آن را گرفت و به دست کرد و سلیمان را از تختش دور کرد و روی آن نشست و جامه های سلیمان را ربود و خود پوشید. سلیمان بیچاره رو به راه نهاد، درحالی که جامه ای پشمین بر تن و نی ای در دست داشت و از مردم خوراک می خواست و می گفت: من پادشاه بنی اسرائیل که پادشاهی ام را گرفتم. پس هرکس می شنید استهزاء می نمود و

۱. خزائلی، ص ۳۹۲.

گفتارش را باور نمی‌کرد. سلیمان نزد ماهی‌گیران کنار دریا می‌رفت و از آنها خوراک می‌خواست. آصف، وزیر سلیمان، و دیگران کار آن دیو را برخلاف گذشته سلیمان یافتند و او را ندیدند که خدا را یاد کند. آن دیو هم گریخت و انگشتی را در دریا انداخت و سلیمان چهل روز از پادشاهی برکنار بود و پس از چهل روز، در کنار دریا سرگردان راه می‌رفت که یکی از ماهی‌گیران به او گفت: ای دیوانه! بیا و این ماهی را بگیر. پس یک ماهی گندیده به او داد و سلیمان آن را کنار دریا برد و پاکیزه کرد و شکمش را شکافت و در اندرونش ماهی دیگری دید. شکم آن ماهی را هم شکافت و انگشتی خود را در درونش یافت و به دست کرد. آنگاه خدا را سپاس گفت و خدا پادشاهی او را به او باز داد و ... مرغ و پری و آدمی را به فرمان او درآورد ...^۱

در اخبار الطوال دینوری (دیگر متنی تاریخی از قرن سوم هجری) از «دیو و نگین سلیمان» خبری نیست، اما اطلاعاتی دقیق‌تر درباره «تندیس پرستی» در خانه سلیمان آمده است. همچنین دینوری به ماجرا، با آوردن نام‌های خاص در متن، رنگ تاریخی داده و آن را مستند کرده است:

... سلیمان به بلاد مغرب و طنججه و فرنجه و افریقیه و نواحی دیگر آن سرزمین به غزا رفت و فرزندان کنعان، پسر حام، پسر نوح، در آن نواحی بودند و اتفاقاً پادشاهی جبار و ستمکار به نام «انداد» بر آن دیار فرمانروایی می‌کرد. سلیمان او را به ایمان به خداوند و ترک شرک دعوت کرد ولی انداد سر به طغیان برداشت. پس سلیمان او را بکشت و دختر او را که در زیبایی مانند نداشت برای خود برگزید و سخت مورد پسند سلیمان قرار گرفت. سپس به شام بازگشت و فرمان داد تا برای آن زن، کاخی بنا کنند که با دایگان و پرستارانش در آنجا سکونت کند، و هر وقت سلیمان بر او درمی‌آمد او را غمگین و گریان می‌یافت. و این حال موجب بی‌مهری و بی‌علاقگی سلیمان نسبت به وی گردید و این همان زنی است که به سبب او سلیمان از ملک و جاه محروم گشت و شوکت و جلال و عظمت خود را از دست داد، زیرا زن مزبور مجسمه پدر خود را در خانه سلیمان نگاه می‌داشت و محرمانه آن را می‌پرستید و وجود آن مجسمه در آن خانه با اطلاع و اجازه سلیمان بود تا با مشاهده آن تسکین خاطر یابد و تسلی جوید ...^۲

۱. یعقوبی، ج ۱، ص ۶۹-۷۱ (با تلخیص).

۲. دینوری، ص ۲۳-۲۴.

در روایت یعقوبی و دینوری، هیچ ردّیابی از منشأ تفسیری یا تاریخی «نگین و دیو و تندیس» مشهود نیست اما ترجمه تفسیر طبری (از نیمه قرن چهارم هجری)، ظاهراً نخستین مأخذی است که در ذیل «بیفتادن سلیمان علیه السلام از ملک» بیان می‌کند که ماجرای «نگین سلیمان» (یا انگشتی سلیمان) و «دیو و تندیس» ریشه در تفسیر آیه ۳۴ از سوره «ص» در قرآن دارد. ترجمه تفسیر طبری همچنین «حکایت نگین و دیو» را با شاخ‌وبرگ بیشتری بیان کرده است:

و این آیت که خدای - عزّ و جلّ - گفته است: «وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ». گفت - عزّ و جلّ - که ما سلیمان را آزموده کردیم و کسی دیگر را بر کرسی وی نشانندیم.

و سبب این قصه چنان بوده است که اندران حوالی ملکی بوده است اندر جزیره‌های دریا و آن ملک را ملک و پادشاهی بسیار بود، و بت پرست بود ... سلیمان ... بدان بساط خویش ... برنشست با جمله سپاه خویش از آدمیان و پریان و دیوان و چهارپایان ... و باد او را ببرد اندر هوا تا بدان شهر رسید و آنجا فرود آمد و با ملک کارزار کرد و آن ملک کشته شد. لشکر و سپاه وی، و مردمان آن شهر را اغلب مسلمان گردانید ... و سلیمان - علیه السلام - آن مال و خواسته آن ملک جمله غنیمت کرد.

و آن ملک را دختری بود که در جمله روی زمین هیچ کس صورتی بدان پاکیزگی و بدان جمال ندیده بود. سلیمان ... او را بگرفت و مسلمان گردانید و او را زن کرد و با خود ببرد ... آن دختر همه روز و شب همی گریستی از غم پدر خویش. و هرگاه که سلیمان ... پیش وی رفتی او را چنان گریان دیدی و آن چشم‌های او پر آب و پیش سلیمان ... نیامدی و با وی هیچ سخنی نگفتی و همچنان گریه و زاری همی کردی. و سلیمان ... دلتنگ می‌بود و نمی‌دانست که با وی چه کند تا دل او خوش شود. پس دیوان را بخواند و با ایشان مشورت کرد که ... با وی چه کنم. دیوان برفتند و صورتی از سنگ رخام بتراشیدند هم بر مثال آن پدر او، و پیش سلیمان ... بردند و گفتند ... این صورت پدر پیش وی نهند تا بدین دل خوش کند. سلیمان ... بفرمود تا آن صورت پدر پیش آن دختر بردند و دختر اندر آن نگریست و ... دلش بیارامید.

دختر آن صورت را جامه‌های ملوکانه بدوخت و اندرو پوشانید و کلاه بر سر وی نهاد و شب و روز در برابر آن نشسته بودی و دلش بدان خوش بودی و ... از دوستی پدر همه روز او را پرستیدی و سجده بدو همی بردی و ... با سلیمان ... خوش باز ایستاد

و سلیمان ... ندانستی که آن دختر همی چه کند. و آصف بن برخیا اندر سرای سلیمان ... چنان بودی که بی بار و بی حجاب درفتی. آصف ... پیش این دختر ... رفتی و دیدی آن ... سنگ را سجود [کند]. ... آگاه شد که آن دختر سنگ را همی پرستد. و آصف نام بزرگ خدای تعالی دانست و هرچه به کار بایست به خانه سلیمان اندر. و ... برخاست و به نزدیک سلیمان آمد و گفت یا پیغامبر خدای مرا دستوری ده تا میان خلق بیرون شوم و عبادت کنم که کار من بداخر رسید ... سلیمان ... او را دستوری داد. آصف به مزگت آدینه شد و ... به نزدیک سلیمان نیامد. پس سلیمان ... او را بخواند و گفت چرا سوی ما همی نیایی. گفت از بهر آنکه عیال تو چهل روزست تا به خانه تو بت همی پرستد.

پس سلیمان ... به خانه اندر شد و آن بت را بشکست و آن دختر را عقوبت کرد و سبک جامه پاک بپوشید و به عبادت مشغول شد و ... بسیاری زاری کرد و از خدای - عز و جل - عذر خواست ... و سلیمان را ... انگشتی بود که همه مملکت سلیمان هر آن انگشتی را به فرمان بودند که نام بزرگ خدای - عز و جل - بر آن نبشته بود. و زنی بود از مادر فرزندان سلیمان. مرو را جزاده خواندندی و سلیمان ... از همه زنان بر وی آمن تر بودی، و هرگاه که اندر آب خانه شدی یا ... نه شایستی که آن انگشتی با خویشتن داشتی از جلالت نام خدای ... پس آن انگشتی ... مر این جزاده را دادی.

پس آن روز که خدای تعالی خواست که آن ملک از وی بشود چون به آب خانه اندر شد انگشتی مر جزاده را داد. یکی دیو بود از مهتران دیوان. نام او صخر بود و خویشتن بر مانند ... سلیمان ... بساخت و پیش جزاده رفت و گفت انگشتی مراده. جزاده پنداشت که سلیمان ... است و ... انگشتی او را داد. و آن دیو انگشتی بستد و حالی برفت و بر تخت بنشست و انگشتی در انگشت کرد و همه خلقان هیچ ... او را باز شناخت از سلیمان و همچنان که فرمان سلیمان می بردند جمله فرمان بردار او گشتند.

چون سلیمان ... از آب دست فارغ شد پیش جزاده رفت و انگشتی طلب کرد، و جزاده گفت که من انگشتی سلیمان را دادم و تونه سلیمانی، تو دیوی ای و خود را بر مثال سلیمان ساخته ای و اگر نه سلیمان ... آب دست کرد و انگشتی گرفت و بر تخت ملک نشست. تو برو و ابلهی مکن و اگر نه سلیمان بداند و تو را پاره پاره گرداند. ... سلیمان ... متحیر اندر ماند و هیچ ندانست که چه کند ... او را از خانه

بیرون کردند و هرکجا برفتی و گفتی من سلیمانم او را چندان بزدندی که بی هوش گشتی و آن دیو بر تخت نشسته بود و آن ملک می‌راند. ... سلیمان ... هرگاه که به خانه خود نزدیک زنان خویش اندر رفتی ... روی از وی پنهان کردندی. پس عاجز اندر مانده بود و گرسنه شد و هیچ تدبیر نمی‌دانست.

... از شهر بیرون شد و دریا نزدیک بود، و به لب دریا رفت پیش صیادان که ماهی همی گرفتند و گفت که من سلیمانم. صیادی برخاست و چوبی بر سر وی زد و سرش بشکست. پس همچنان گرسنه می‌بود و تدبیری نمی‌دانست و به حمّالی صیادان رفت و تا شب حمّالی همی کرد. ... چون شب درآمد، به مزد حمّالی دو ماهی او را دادند و آن دو ماهی به شهر برد و یکی بفروخت و به نان بداد و یکی بریان کرد و با آن بخورد و همچنان هر روزی به حمّالی همی رفتی و دو ماهی همی ستدی و روزگار بدان همی به سر بردی تا مدت چهل روز بگذشت. پس خدای - عزّ و جلّ - بر وی ببخشد و ملک به وی بازداد.

۹۷

آینه پژوهش | ۲۱۲
سال ۳۶ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۴

و سبب چنان بود که دیو بر تخت بنشست و حکمی همی کرد که با حکم‌های سلیمان ... موافق نبود، و بیرون حکم تورات بود و علما و حکما همی دانستند که آن مخالف حکم تورات است و از بیم آن که پنداشتند که او سلیمان است هیچ نمی‌یارسستند گفتن. پس آصف بن برخیا برخاست و پیامد و جمله بنی اسرائیل پیامدند و آصف در حجره‌های سلیمان ... درمی‌رفت و از حال سلیمان ... می‌پرسید، ایشان گفتند که سلیمان ... اکنون چهل روز گذشت تا هیچ نزدیک ما نیامد. پس یقین گشتند که آن دیو است که بر جای سلیمان ... نشسته است. پس حق تعالی سلیمان ... را ملک باز داد و به جای خویش باز آورد.^۱

در دیگر متون تاریخی و تفسیری، روایت تاریخ یعقوبی و ترجمه تفسیر طبری از ماجرای «نگین و سلیمان و دیو و تندیس»، تقریباً تکرار شده است. البته در هر یک از متون «روایت طبری و یعقوبی» گاه با کمی تغییر در لحن و بیان و گزینش واژه‌ها، و گاه تمام واقعه، در نهایت ایجاز آمده است. در تاریخ بلعمی (متنی از قرن چهارم) واقعه «نگین و سلیمان» تلفیقی از روایت «یعقوبی و ترجمه تفسیر طبری»، و پایان آن چنین است:

۱. ترجمه تفسیر طبری، ج ۵، ص ۱۲۳۸-۱۲۴۴ (نقل با تلخیص).

... بعد از چهل روز صخره بشد و انگشتی سلیمان هیچ جای استوار نداشت. به دریا افکند، و خود اندر دریا شد و آنجا همی بود. خدای - عزّ و جلّ - ماهی ای را بگماشت تا آن انگشتی بگرفت و فرو برد و فریسته ای بفرستاد تا آن ماهی را به دام صیاد افکند که سلیمان بن داود مزدور او بودی. صیاد آن ماهی بگرفت و با ماهیان دریا برافکند و چون شبانگاه ببود سلیمان را دو ماهی بداد بر عادت. و از آن دو ماهی یکی آن بود که اندر شکم او آن انگشتی بود. چون ماهی بگرفت یکی را هم بر لب دریا اشکم بشکافت. آن انگشتی از شکم ماهی بیرون آمد به قدرت خدای تعالی. و سلیمان انگشتی به انگشت اندر کرد و به مملکت خویش اندر آمد.^۱

تاریخ بلعمی همچنین، در روایت خود، به نقد روایت طبری پرداخته و بخشی از ماجرای «نگین و دیو» را در تفسیر طبری نادرست خوانده است:

من چنین گویم که محمد جریر اندر این حدیث غلط کرد که دیو کار سلیمانی کرد و حکم ها کرد و آن روا نیست که دیو خود را به کردار پیغامبران نماید. و من چنین گویم که سلیمان شبی نیت کرد و گفت که من به یک شب با هزار زن بخسیم و هر زنی پسری بیارد و آن پسران همه بزرگ شوند و هر پسری هزار کافر بکشد تا هیچ پیغامبر به فضل من نباشد. و بدین سخن کبر آورد و خدای او را بیازمود. چون نیت چنین کرد خود پسری آمدش که هیچ اندام او درست نبود. و چون از مادر جدا شد جبرئیل او را بر تخت سلیمان نهاد و خدای تعالی وحی فرستاد و بدو گفت: این یکی از خویشتن دیدی چون کبر آوردی. شو که آن فرزندان بر تخت نهاده ست. چون سلیمان برفت، تنی دیدی بی دست و پای و سلیمان بترسید و توبه خواست و چهل شبانروز زاری همی کرد. پس آن فرزند چهل شبانروز بزیست پس بمرد.^۲

تاریخ بلعمی نکته ای دیگر هم در باب این حکایت متذکر شده است. او شأن نزول آیه «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» را مرتبط با همین ماجرای پوزش سلیمان از درگاه خداوند دانسته است.^۳

۱. طبری، ص ۵۳۹.

۲. همان، ص ۵۴۰.

۳. همان، ص ۵۴۲.

از میان متون متقدم تاریخی، البدء والتاریخ ابونصر مطهر بن طاهر مقدسی (دیگر منبع موثق تاریخی در قرن سوم)، روایتی متفاوت با روایات هم‌روزگاران خود از ماجرا به دست داده است. مقدسی در اقوال و روایات متواتر همسان درخصوص «نگین و دیو و تندیس» با استناد به گفته «مردمان»، شبهه وارد کرده و روایتی دیگر در این موضوع به قلم آورده است:

... مردمان در سبب کاری که بر اثر آن سلیمان معاقب شد و پادشاهی او از میان رفت اختلاف کرده‌اند. بعضی گمان کرده‌اند که وی کنیزکی را اسیر کرد و دلبسته او شد و آن کنیزک از وی دستوری خواست تا تندیس فرزندش را برای آرامش خاطر خود بسازد و با آن انس بگیرد و سلیمان دستوری داد. گویند کنیزک چهل روز به پرستش آن تندیس پرداخت. بعضی گمان کرده‌اند که یکی از همسران او از وی خواستار شد که برای پدرش قربانی کند و او اجازه داد تا ملخی برای وی قربانی کند. بعضی گفته‌اند که گناه وی این بود که سرگرم تماشای اسبان تندرست تیزرو بود و خورشید غروب کرد. بعضی گفته‌اند به علت این بود که وی گردن و ساق‌های آن اسبان را برید و خداوند فرمود: و سپاهیان سلیمان از پریان و آدمیان و پرندگان فراهم شدند ...^۱

۹۹

آینه پژوهش | ۲۱۲
سال ۳۶ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۴

در متون تاریخی و تفسیری قرن‌های چهارم به بعد، روایات نگین سلیمان و دیو تقریباً مشابه متون ماقبل خود است؛ هرچند گاه تفاوت‌هایی بسیار جزئی در بعضی روایات دیده می‌شود. ازجمله در تفسیر قرآن پاک (اواخر قرن چهارم یا اوایل قرن پنجم) و کشف الاسرار میبدی (اوایل قرن ششم)، تفسیر قرآن مجید (نسخه محفوظ در کتابخانه دانشگاه کمبریج، استنساخ در اوایل قرن هفتم) و تاریخ حبیب السیر (قرن دهم)، ماجرا مختصرتر روایت شده و اندکی اختلاف هم با روایت یعقوبی و طبری در آن مشهود است. مثلاً تفسیر قرآن پاک نام همسر سلیمان را «صَبْنَه» و کشف الاسرار نامش را «امینه» و «جراده» و سرزمین او را «صیدون» و نام پدر این زن را «ملک صیدون» ذکر کرده و حبیب السیر هم ماجرای «نگین و دیو» را در ذیل «ذکر فتنه سلیمان ...» آورده و آن را روایتی ثانی بر تفسیر آیه «وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ ...» و به نقل از ابن عباس دانسته است.^۲

همچنین ماجرای «نگین و دیو»، ازآنجا که ظاهراً بیشتر رنگ تفسیر و قصه‌پردازی دارد، در بعضی متون تاریخی متقدم شرح واقعه آن به نهایت ایجاز رسیده و تمام توضیح و بسط ماجرا حذف شده است. ازجمله در مجمل التواریخ والقصص (متنی از قرن ششم) تمام ماجرا از این قرار است:

۱. مقدسی، ج ۱، ص ۴۷۵.

۲. فسیر قرآن پاک، ص ۵۰؛ میبدی، ص ۸، ج ۳۵۱-۳۵۲؛ خواندمیر، ج ۱، ص ۱۲۶-۱۲۷۹.

... دیوی به صورت سلیمان پیامد و خاتم از زنش بستد و در دریا انداخت و به جای او بنشست تا بعد از چهل روز انگشتی در شکم ماهی بود که به مزد سلیمان دادند. خاتم به وی باز رسید و مملکت بازیافت به رحمت ایزدی.^۱

همین ایجاز داستان را البته در تفسیر قرآن مجید (نسخه دانشگاه کمبریج) هم می توان به خوبی مشاهده کرد.^۲

درعین حال، ماجرای گم شدن نگین سلیمان در همه منابع، تنها همین روایت های غالب که شرح آن به اجمال گذشت نیست. در همان تفسیر قرآن پاک روایتی دیگر هم در این موضوع نقل شده است:

[سلیمان] خواست که مرو [آن زن] را بفریماند بی آنکه اندر دین او خلل اندر آید. بفرمود تا ملخی را بیاوردند و گفت این ملخ را از بهر بت تو قربان کنم. کارد بر نهاد و سر ملخ ببرید. اندر وقت ایزد تعالی جبرئیل را ... به عتاب بفرستید که یا سلیمان اگر این قربان از بهر من کردی سبک داشتی مرا، چه بهر من قربان شتر باید یا گاو یا گوسپند، و اگر این قربان بهر بت کردی، روا داشتی که بهر زنی جز بهر من قربان کنی؟ لاجرم خادمی را از آن تو بر تخت تو بنشانم و هیأت تو بر وی پدید آرم و ترا اندر غربت افکنم و پیش از آن هیچ دیوی را زهره نبودی که به نزد سلیمان آمدی یا با وی استاخی کردی، چون این محنت اندر رسید، دیوی پیامد و این انگشتی از انگشت وی بکشید.^۳

از میان محققان بزرگ معاصر ایران در حوزه مطالعات ادبی و عرفانی، تحلیل دکتر عبدالحسین زرین کوب، درباره سبب اصلی گم شدن انگشتی، شایسته تأمل بسیار است. او با دقت نظر در بعضی شواهد متون ادب فارسی و عرفانی، مانند ابیاتی از دیوان حافظ و دیوان انوری و قصص الانبیاء نیشابوری، در اینکه گم شدن نگین سلیمان بر اثر غفلت یا خطای سلیمان بوده، تردید روا داشته و پذیرفتن چنین واقعه ای را از نگاه حافظ، نوعی اسائه ادب به مقام نبوت آن حضرت دانسته است. دکتر زرین کوب معتقد است که از دست رفتن انگشتی و ضایع شدن ملک سلیمان به علت بی تدبیری و فقدان نظارت لازم وزیر سلیمان، آصف بن برخیا، بوده است.^۴

۱. مجمل التواریخ و القصص، ص ۲۱۰.

۲. تفسیر قرآن مجید، ج ۱، ص ۳۵۸.

۳. تفسیر قرآن پاک، ص ۵۴-۵۵.

۴. زرین کوب، ص ۳۷۱-۳۷۲.

میراث و اوصاف نگین

نکته دیگر در باب نگین سلیمان، حکایت دست یافتن سلیمان بدان است. در منابع تاریخی و تفسیری، چندان سخنی در این موضوع بیان نشده است. اقوال شفاف و گویا در اینکه سلیمان چگونه صاحب نگین شد در منابع محدودی آمده است. از جمله در تفسیر قرآن پاک و تاریخ حبیب السیر، در این باره، دو روایت کاملاً متفاوت باهم نقل شده است:

... وهب منبه گوید که ایزد - سبحانه و تعالی - چون آدم را - علیه السلام - اندر بهشت آورد، خاتم عز از بهر وی بیافرید، و گفت: یا آدم این نگینه عز است، از بهر تو آفریده ام و این خلعت من تراست تا آن وقت که عهد من فراموش نکنی. اگر تو عهد و فرمان من بجای مانی، من این از تو باز ستانم، به کسی دهم از فرزندان تو. گفت: یا رب آن کدام فرزند باشد از آن من؟ گفت: بنده من سلیمان که از کبر سلامت یافته باشد، یعنی متکبر نباشد. آدم - علیه السلام - آن انگشتیره اندر انگشت آورد و نوری از آن بتافتی چون نور آفتاب، چنانکه همه درختان بهشت از آن نورانی گشتی و دیوال های بهشت پنداشتی که از آن نور می بخندند، تا آن وقت که از آدم آن زلت موجود آمد آن انگشتیره از انگشت او پیرید تا خویشتن را اندر رکنی از رکن های عرش افگند و گفت: یا رب آدم مرا بگذاشت. ندا آمد اینجا قرار گیر که ترا به بنده ای خواهم داد که او را ملکی خواهم داد. چنانکه از پس او نیز کسی را ندهم. چون ایزد تعالی سلیمان را برگزید عز او را اندران انگشتیره نهاد. جبرئیل را - علیه السلام - بفرستاد به روز عاشورا، روز آدینه، با انگشتیره، و سلیمان اندر نماز بود با دوازده سبط بنی اسرائیل. هر سبطی دوازده هزار مرد از علما و حکما و اهل درس و کتب، و مردمانی بُرُس دار و عکازه گیر، از زهاد و عباد و دیگر نیکان، و سلیمان اندر خواندن زبور بود، انگشتیره در انگشت او کرد جبرئیل، و گفت: یا سلیمان بگیر این هدیه خدای - عز و جل - مر ترا ...^۱

... داود - علیه السلام - می خواست که آن ثمره شجره رسالت را به ولایت خود تعیین نماید اما از جهت رعایت جانب اولاد دیگر این معنی را ظاهر نمی نمود. آخر الامر جبرئیل امین نگینی و صحیفه ای مشتمل بر سؤالات نزد داود آورده گفت فرمان الهی چنان است که هر که از فرزندان تو این مسائل را جواب گوید نگین را در انگشت اقتدار او در آری و او را ولیعهد خویش گردانی. داود - علیه السلام - در مجمعی که

۱. تفسیر قرآن پاک، ص ۵۰-۵۱.

رؤسا و علماء یهود حاضر بودند آن صحیفه را ظاهر کرده سایر اولاد او از جواب آن سؤالات عاجز گشتند و سلیمان همه را بر وجه صواب جواب گفت. لاجرم داود نگین به سلیمان سپرده او را به ولایت عهد خود معین ساخت ...^۱

در ماجرای چگونگی دست یافتن سلیمان به نگین، اقوال تنها به منابع دینی و تفسیری و تاریخی منحصر نمانده است. حکایت‌هایی جالب‌تر و جذاب‌تر نیز با صبغه داستان‌پردازی روایت شده است. حکایاتی، البته با درون‌مایه‌های قصص عامیانه، که به روشنی هم نمی‌توان به منشأ و زمینه‌های آفرینش آن پی برد و نقل‌کنندگان آن قصه‌ها هم منابع سخن خود را بیان نکرده‌اند. مانند این حکایت:

... نگین بهشتی بود و ارمغان روضه رضوان بود. ... حدیث آوردن این نگین از بهشت این است که جنون آدم و سوسه ابلیس را پذیرا شد و دست به گندم برد و جلو شکم را نگرفت. ناگهان فرمان الهی بر تبعید وی و زنش حوا صادر گشت. به لحظه‌ای حله و تاجی بهشتی که پوشش و کلاش بود بر کنار رفت و این دو لخت و عریان بر زمین افتادند. در آن زمان که حله و تاج بر باد می‌رفت حوا توانست چشم بهشتیان را بیاید و این نگین را به دهان اندازد و پنهان سازد و از بهشت بدر آورد. در خاندان آدم این نگین با ارث ماند تا آنکه به سلیمان رسید و تفصیل به صاحب آن نیز گفته آمد که سلیمان هوشمندی کرد و از برادران پیش افتاد و مالک نگین گشت.^۲

همچنین در این موضوع، روایتی دیگر نیز از کتاب وصیت سلیمان (از تألیفات علمای مسیحی در قرن چهارم و پنجم میلادی) نقل شده است. بنا بر این حکایت، کارگران سلیمان از صبح تا عصر می‌کوشیدند. هنگام عصر، نیمی از اجرت معمار پادشاه معبد اورشلیم را شیطان اورنیاس می‌ربوده و مقداری خون از دست راست او می‌گرفته است تا نیروی او را کم کند. سلیمان به خدای سبایوت دعا کرد. خداوند به وسیله میکائیل (یا به قولی دیگر، فرشته‌ای مقرب میان حبرون و اورشلیم) برای او خاتمی فرستاد که چون در دست کرد بر شیاطین و حیوانات تسلط یافت.^۳

درباره اوصاف ظاهری و جنس نگین سلیمان هم، بسته‌وگریخته مطالبی اندک در بعضی منابع می‌توان یافت. به روایت کشف الاسرار، نگین خاتم از کبریت احمر (گوگرد)^۴ بوده و بنابراین

۱. خواندمیر، ص ۱۱۹-۱۲۰.

۲. پرویزی، ص ۸۴.

۳. خزائلی، ص ۳۹۰-۳۹۱.

۴. میبدی، ص ۳۵۱.

می‌توان حدس زد که این نگین به رنگ قرمز بوده است. همچنین در منابع آمده که خاتم سلیمان، چهار نگین داشته است. دو نگین در حلقه برنجین و دو نگین در حلقه آهنین نشانده شده بود. نوع کاربرد و حیطة عمل حلقه‌ها نیز همسان نبوده است. آن حضرت با حلقه برنجین بر پریان و با حلقه آهنین بر دیوان و شیاطین حکم می‌راند است.^۱ تفسیر قرآن پاک اطلاعاتی دقیق‌تر هم در اختیار گذاشته و نوشته‌های روی نگین را بدین شرح آورده است:

... بر یک سون انگشتیره نبشته بود «أَنَا اللَّهُ لَمْ أَزَلْ»، و به دیگر سون «أَنَا اللَّهُ الْحَيُّ الْقَيَّامُ». و بر سدیگر سون «أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ لَا عَزِيزَ غَيْرِي وَ عَزِيزٌ مِنْ أَلْبَسْتُهُ خَاتَمَ عَزَى» و بر چهار سون آیه الکرسی، و گرد بر گرد نبشته بود «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ فَبِذِكْرِهِ وَالْإِيمَانُ بِهِ تَمَّ عَزْكَ يَا سَلِيمَانُ فَصَلِّ عَلَيْهِ لَيْلَكَ وَ نَهَارَكَ ... ۲.

نگین سلیمان در ادبیات فارسی و تأویل عرفانی و رمزی آن

در متون ادب فارسی، نخستین شاهد «انگشتری سلیمان و دیو» در قصیده‌ای است از ناصر خسرو، شاعر خردگرای قرن پنجم، با مطلع:

بشنو که چه گوید همیت دوران
پیغام از این چرخ گرد گردان

که در این بیت، آن شاهد آمده است:

دیوان بر میدند چون بدیدند در دست من انگشتری سلیمان^۳

بعد از ناصر خسرو، در متون ادب فارسی، و البته عمدتاً هم در متون نظم، تعبیر «انگشتری/خاتم/نگین» سلیمان، در کنار «دیو» و «صخر»، شواهدی بسیار دارد. از جمله این متون می‌توان به دیوان منوچهری دامغانی، گلستان و بوستان و رسائل نثر و غزلیات سعدی، مخزن الاسرار نظامی، اسرارنامه و منطق الطیر عطار نیشابوری، دیوان حافظ و ... اشاره کرد.^۴

در متون نظم ادب فارسی، «سلیمان» و «خاتم» (نیز نگین و انگشتری و مهر) و «دیو» (یا جن و صخر) عمدتاً در ملازمت هم به کار رفته و در آن شواهد، غیر از تلمیح تاریخی و افسانه‌ای به اصل

۱. خزائلی، ص ۳۹۰-۳۹۱.

۲. تفسیر قرآن پاک، ص ۵۱.

۳. ناصر خسرو، ص ۱۵۷.

۴. برای اطلاع از شواهد «انگشتری سلیمان و دیو» در این متون نک حافظ، ص ۶۴، ۳۳۰؛ منوچهری دامغانی، ص ۷۱؛ سعدی، گلستان، ص ۸۴؛ همو، بوستان، ص ۸۲، ۱۳۳؛ همو، کلیات، ص ۷۳۲، ۸۹۶؛ زنجانی، ص ۲۲۴؛ عطار، اسرارنامه، ص ۹۹؛ همو، منطق الطیر، ص ۵۱.

ماجرای گم شدن نگین سلیمان و ربودنش به دست دیو، مفاهیم «اقتدار و ملک و فرمانروایی» در تقابل با «ناتوانی و نیرنگ و فریب و دروغ» و «ازاریکه قدرت افتادن و انزوا و...» و موضوعاتی از این دست نیز با تمسک و تمثیل به «سلیمان و دیو» به بیان آمده است. غیر از این تعبیر و تفسیر از «نگین سلیمان و دیو»، در بعضی متون عرفانی از «نگین و سلیمان» تفسیر و تأویل عرفانی و رمزی نیز شده است. از جمله این متون، آثار مولانا و عطار و کتاب الانسان الکامل عزیزالدین نسفی است. در این متون، چند تفسیر و تأویل از «نگین و سلیمان و دیو» شده است:

نخست، از «نگین» تأویل به «قناعت» شده است:

... و دانست که مهر و خاتم و نگین سلیمان قناعت است که ملکی است جاوید و بی زوال، زیرا سلیمان خود نیز آن ملک را به نیروی قناعت نگه می داشت ... اگر پادشاهی معنوی آرزو داری کبر بگذار و قناعت کن که خاتم سلیمان قناعت بود.^۱

بدیع الزمان فروزانفر در تفسیر حکایتی از منطق الطیر معتقد است که عطار «از نگین سلیمان که همه آفاق از خاصیت آن در حکم او بودند یاد می کند و حکایتی می آورد که علو همت و وسعت نظر شیخ را می رساند و از آنجا پیدا است که حشمت ظاهر تا چه اندازه در نظر او خوارمایه می نموده است».^۲

تأویل دیگر از نگین سلیمان، «فقر» است. مولانا چنین تفسیری در فیه مافیه خود به دست داده و نوشته است:

انگشتی سلیمان - علیه السلام - در همه چیزها جستیم در فقر یافتیم. به این شاهد هم سکن ها کردیم، به هیچ چیز چنان راضی نشد که بدین ...^۳

همچنین از سلیمان تعبیر به «عقل» در بدن آدمی شده است و وجود دیو را نمودار جنون و پریشانی دانسته و آن را به قوای شهوانی تفسیر کرده اند.^۴ قول نسفی در الانسان الکامل در این موضوع شایسته تأمل است:

عقل که خلیفه خداست هم آدم است و هم سلیمان و هم عیسی است و اگر برخلاف آن باشد، و سلیمان مسخر و منقاد ایشان شود پس سلیمان اسیر سگ و

۱. فروزانفر، ص ۲۶۷-۲۶۸.

۲. همان، ص ۳۵۸.

۳. مولوی، فیه مافیه، ص ۱۲۶.

۴. فروزانفر، ص ۴۹۵.

خوک باشد، و بنده دیو و شیطان بود. همه روز خدمت ایشان باید کرد، و آرزوهای ایشان به دست باید آورد. و در دست دیو عاجز و بیچاره فرو ماند و دیو بر وی قادر و مستولی شود و دیو بر تخت بنشیند و سلیمان پیش تخت وی بر پای بایستد، و کمر خدمت بر میان بندد و جمله اخلاق خدا در وی پوشیده و ناپیدا گردد.^۱

تفسیرها و تأویل‌های رمزی و عرفانی دیگر از «نگین» سلیمان در آثار مولوی و عطار، شامل نیروی معنوی پیر یا انسان کامل، دل، جان، عشق، روزه، و حاجت است. تأویل‌کنندگان «نگین» به این مفاهیم و رموز، بیان کرده‌اند که در مقام «پیر یا انسان کامل»، موجد تحققِ جوهر الهی است، در نمود «دل»، در وجود انسان قوای جسمانی و مادی را تحت اراده و اختیار او درخواهد آورد، در مثل «جان»، به دست دیو و شیطان نفس اماره گرفتار آمده است، در جلوه «عشق»، اگر در خدمت دیو درآید مظهر علائق دنیوی و جسمانی است که به تن لذت می‌بخشد و اگر در خدمت «سلیمان جان» باشد مظهر امور اخروی و معارف الهی است، و تجلی «روزه» بدان سبب است که موجب می‌شود تا شهوات و امیال مادی و نیز هواهای نفسانی که همان دیوان پریان هستند تحت اراده انسان درآیند و نفس از خلق به حق متوجه شود.^۲

۱۰۵

آینه پژوهش | ۲۱۲
سال ۳۶ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۴

در متون ادب فارسی و نیز در متون تفسیری و تاریخی، شباهت‌هایی نیز میان «گم شدن نگین سلیمان» و «دور شدن فره ایزدی» از جمشید (پادشاه پیشدادی) می‌توان ملاحظه کرد. همین تشابه هم البته باعث آمیختگی و التباس‌هایی میان عناصر افسانه‌ای و اساطیری مرتبط با آن دو شده است. بدین معنی که تخت و جام جم را، که به جمشید اختصاص دارد، گاه به سلیمان نسبت داده و آنچه را از آن سلیمان است - چون خاتم و مور و باد و دیو و آصف - به جمشید منتسب دانسته‌اند.^۳

نگین سلیمان، در عالم محسوس و مشاهده هم جایگاه والایی دارد. در شرف و بزرگواری و نافذ بودن فرمان‌ها، بدان مثال بسیار زده‌اند و پادشاهان به تقلید از آن، انگشتری‌ها و مهرهای فراوان ساخته و حتی در مصنوعات دوران معاصر هم خاتم سلیمان را به شکل شش ستاره یا به صورت گیاه بر ظرف‌های بلورین نقش زده‌اند.^۴

۱. نسفی، ص ۱۵۰-۱۵۱.

۲. مولوی، مثنوی معنوی، ص ۳۴۶؛ عطار، اسرارنامه، ص ۹۹؛ پورنامداریان، ص ۳۹۵-۳۹۹.

۳. خزائلی، ص ۳۹۴؛ مرتضوی، ص ۲۲۵-۲۳۵.

۴. خزائلی، همانجا؛ الثعالبی النیسابوری، ص ۴۴.

منابع

- پرویزی، رسول. «گم گشتن انگشتی و بر باد رفتن ملک سلیمان». وحید، سال ششم، شماره ۶۱، ۱۳۴۷ ش.
- پورنامداریان، تقی. داستان پیامبران در کلیات شمس. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹ ش.
- ترجمه تفسیر طبری. به تصحیح و اهتمام حبیب یغمایی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ ش.
- تفسیر قرآن پاک. به اهتمام علی رواقی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸ ش.
- تفسیر قرآن مجید. نسخه محفوظ در کتابخانه دانشگاه کمبریج، جلد اول (از سوره مریم تا صافات). به تصحیح دکتر جلال متینی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹ ش.
- الثعالبی النیسابوری، ابی منصور عبدالملک بن محمد. ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب. قاهره: بمطبعة الظاهر امام محكمة الاستئناف، ۱۳۲۶ ق.
- خزائلی، محمد. اعلام قرآن. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۰ ش.
- خواندمیر. تاریخ حبیب السیر. زیر نظر دکتر سید محمد دبیرسیاقی. تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۵۳ ش.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود. اخبار الطوال. ترجمه صادق نشأت. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶ ش.
- حافظ. دیوان. به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری. تهران: خوارزمی، ۱۳۷۵ ش.
- زنجانی، برات. احوال و آثار و شرح مخزن الاسرار نظامی گنجوی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۰ ش.
- زرین کوب، عبدالحسین. نقش بر آب. تهران: معین، ۱۳۷۰ ش.
- سعدی. بوستان. به تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی، ۱۳۶۳ ش.
- _____ . کلیات. به اهتمام محمد علی فروغی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳ ش.
- _____ . گلستان. به تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی، ۱۳۷۳ ش.
- طبری، محمد بن جریر. تاریخ بلعمی. ترجمه ابوعلی بلعمی. به کوشش ملک الشعرا بهار و محمد پروین گنابادی. تهران: هرمس، ۱۳۸۶ ش.
- عبدالباقی، محمد فؤاد. المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم. بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۷ ق.
- عطار نیشابوری، اسرارنامه. با تصحیح و تعلیقات و حواشی دکتر سید صادق گوهرین. تهران: صفی علیشاه، ۱۳۳۸ ش.
- _____ . منطق الطیر. به اهتمام سید صادق گوهرین. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ ش.
- فروزانفر، بدیع الزمان. شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۰ ش.
- _____ . مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۳ ش.

مجمل التواریخ و القصص. به تصحیح ملک الشعرا بهار. تهران: کلاله خاور، ۱۳۱۸ ش.
مرتضوی، منوچهر. مکتب حافظ. تهران: توس، ۱۳۶۵ ش.
مقدسی، مطهر به طاهر. آفرینش و تاریخ. ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی. تهران: آگه، ۱۳۷۴ ش.
منوچهری دامغانی. دیوان. به کوشش دکتر سید محمد دبیرسیاقی. تهران: زوار، ۱۳۷۵ ش.
مولوی. فیه ما فیه. با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۹ ش.
_____. مثنوی معنوی، دفتر چهارم. به تصحیح رینولد نیکلسن. به اهتمام نصرالله پورجوادی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳ ش.
میبیدی، ابوالفضل. کشف الاسرار و عدة الابار. به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱ ش.

ناصرخسرو. دیوان، ج ۱. به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۳ ش.
نسفی، عزیزالدین. الانسان الكامل. به تصحیح و مقدمه فرانسوی ماریژان موله. تهران: قسمت ایرانشناسی انستیتو ایران و فرانسه، ۱۳۴۱ ش.

هاکس، جیمز. (تألیف و ترجمه) قاموس کتاب مقدس. تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۴۹ ش.
یعقوبی، احمد. تاریخ یعقوبی. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ ش.